

شده شاه علی بیك نیز از آن قید و بند رهایی یافته بجزیره آمد  
 و در آن حین ولایت جزیره از نیابت شاه اسمعیل بید تصرف  
 اولاش بیك برادر خان محمد استاجلو والی دیار بکر بود در میانه  
 ایشان مجادله و مقابله واقع شده \* اولاش بیك ترك حكومت جزیره  
 نموده فرار کرد \* و قلاع و نواحی جزیره بتجدید بید تصرف شاه  
 علی بیك در آمد \* و بعد از آن بامیر شرف حاکم بدایس عهد  
 اخوت بسته اظهار اطاعت بدرگاه سلطان سلیم خان نمودند \*  
 و پادشاه مزبور را ترغیب بتسخیر و فتح دیار بکر و آذربایجان  
 وارمن کردند \* و چون چند سال از حكومت شاه علی بیك  
 در گذشت باجل موعود عالم فانی را بدرود کرد \* و ازو چهار پسر  
 ماند \* بدر بیك و ناصر بیك و كك محمد و میر محمد \* بعد از فوت  
 پدر بدر بیك قائم مقام او شد \* و اولاد ناصر بیك و كك محمد که  
 حكومت جزیره نموده اند احوال هر يك بتفصیل مذکور خواهد  
 شد \* و از امیر محمد سلیمان بیك نام پسر شجاع دلاور مانده در قید  
 حیاست \* ﴿ بدر بیك بن شاه علی بیك ﴾

بعد از فوت پدر بر مسند حكومت نشسته آن دیار را بعدل و داد  
 معمور و آبادان گردانید و قریب بهفتاد سال حكومت به استقلال  
 کرد \* در دور سلطنت و ایام حشمت سلطان سلیمان خان غازی من  
 اوله الی آخره بخدمات مبروره پادشاهی و اشارات ماموره سلطانی

قیام و اقدام نموده در سفر وان و تبریز و فتح بغداد و سایر بلاد  
عراق عرب ملازم رکاب ظفر انتساب می بود \* اما بواسطه  
دو امر شنیع که از روی تهور و اعتماد بنیکو خند متی که  
از نسبت بعقبه علیه ساطانی بظهور آمد پادشاه زمان و وزیر  
عصر رستم پاشا را از انحراف مزاج بهم رسید یکی آنکه  
در دیوان هایون هنگام رخصت امرا و حکام در آخر سفر اعجام  
در محل دستبوسی چون سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را  
برو تسدر فرموده بودند بدر بیک قبول این معنی ننموده و مقید  
بدستبوسی پادشاهی نشده از دیوان بیرون رفت و بی آنکه از  
پادشاه و وزیر مرخص گردد از دار السلام بغداد متوجه  
جزیره شد \* و دوم آنکه در هنگامی که زینل بیک حاکم حکاری  
بامداد و معاونت رستم پاشای وزیر برادره حکومت از استانه  
سلیمانی عودت کرده چون بولایت جزیره رسید چنانچه قبل  
ازین بتفصیل مذکور شد بدر بیک معدودی چند از سفاکان  
و بیباکان بختی بر سر راه او فرستاده همراهان زینل بیک را با تمام  
بقتل آورده او را زخم بسیار زده برخاک بوار انداختند \* چون این  
خبر مسموع رستم پاشا کشت علاوه ذخیره خاطر او شد \* و در  
دفعه ثانی چون بر مسند صدارت جلوس فرمود میر ناصر برادر  
بدر بیک را تحریک نمود که طالب حکومت جزیره شود متوجه

آستانه پادشاهی گردد و ناصر بیک حسب الفرموده توجه بدو گاه  
 سلیمانی نموده بامداد حضرت آصف جاه حکومت جزیره از دیوان  
 پادشاه بناصر بیک عنایت شده بجزیره عودت نمود بمجرد رسیدن  
 او بد انجا بدر بیک بطرف سنچار رفته حکومت را تسلیم برادرش  
 نمود \* بعد از دو سال بدر بیک روانه آستانه پادشاهی شده ناحیه  
 طور و هیم را از ایالت جزیره تفریق کرده حکومت جزیره  
 تکرار به بدر بیک مقرر شد \* و مدته الحیات بموجب نشان  
 مکرمت عنوان حاکم ذی شوکت جزیره کشته بدارایی آنجا  
 قیام نمود \* اما بر علانیه در مجالس و محافل اسرار تناول میکرده  
 چنانچه هر روز در مجلس او پانصد درم اسرار خرج میشده  
 و قریب بصد درم خود بنفسه صبح و شام میخورد و دایم الاوقات  
 و کیل خرج خود را تنبیه مینموده که قیمت اسرار را از وجه  
 حلال داده از زری که شبیه داشته باشد ندهی \* اما در سایر امور  
 شرعیه و احکام دینیه بغایت می کوشیده و رعایت و حمایت فضلاء  
 و علمای را کما ینبغی مرعی داشته و عامه و فضلاء که در زمان او در  
 جزیره مجتمع کشته اند در هیچ عصر و زمان نبوده اند مثل مولانا  
 محمد برقلعی و مولانا ابو بکر و مولانا حسن سورجی و مولانا زین  
 الدین بی که در علم ظاهر و باطن سرآمد علمای زمان و خلاصه  
 مشایخ دورانست \* و مولانا سید علی و غیر هم که مصنفات ایشان

بین العلماء متداول است \* و روایتست که نوبتی مولانا ابوبکر از  
 بدر بیک آزرده خاطر گذشته از جزیره اراده بیرون رفتن کرد \* بدر  
 بیک با اشراف و اعیان نزد مولانا رفته و او را بانعامات و خلع  
 فاخره سرافراز ساخته \* و دلداری بینهایت کرده باز بجای خود  
 آورد \* و چون ناصر بیک برادرش فوت کرد ناحیه طور و هیتیم را  
 بدستور اول ضمیمه ایالت موردی ساخت و عمر طویل یافت و در  
 آخر که عمرش از حدود نود گذشته و نزدیک بسرحد صدر رسیده  
 انحطاط در عقل و فراست او پیدا شده \* کارهای دور از عقل  
 میکرد چنانچه از ثقات استماع افتاده که یکبار شخصی از دست  
 قصاب شهر نزد بدر بیک آمد شکایت کرد که مرا اهانت کرده  
 است بدر بیک تصور کرده که آن شخص قصاب است که بر آن  
 مرد ستم کرده فی الحال استاد قصاب را حاضر گردانید چوب  
 سیاست زدند \* قصاب بعد از خوردن چوب سوال کرد آنگاه بنده  
 چه بود که سزاوار این سیاست گشتم بدر بیک در جواب فرمود  
 که بواسطه آنکه بفلان شخص اهانت کرده \* قصاب گفت  
 یا امیر شخصی که او را اهانت کرده است قصاب است و من قصابم  
 بدر بیک در جواب فرمود که قصاب و قصاب یک است اشتراك  
 لفظی دارند این قدر سهو را تلافی سهل است و چون باجل موعود  
 اجابت حق را بیک گفت از امیر محمد نام پسر می ماند \*

﴿ امیر محمد بن بدر بیك ﴾

در زمان حیات پدر مدار الملك بوده مجمع مال و منال حرص تمام داشته \* منقولست که دوازده هزار کوسفند بره دار داشته که هر سال مبلغهای کلی از نتایج آن حاصل میگردد \* و دیگر صد هزار قطعه مرغ بوعایا و مزادعان سپرده بود \* و از هر مرغی هر ساله چند دانه بیضه قرار داده میگرفت \* غرض که در کفایت مال و جمع منال ید طولی داشته \* و بعد از فوت پدر باستقلال تمام حاکم جزیره گشته \* چون هفت سال از ایام حکومت او متبادی شد در تاریخ سنه ست و ثمانین و تسعمایه که قره مصطفی پاشای لالا وزیر ثانی بموجب فرمان سلطان مراد خان بتسخیر ولایت کرجستان و شیروان مامور شد \* میر محمد نیز بهمراهی جیوش نصرت فرجام اسلام قیام می نمود \* چون عسکر قیامت اثر داخل کرجستان شد محمدی خان الشهیر بتوقیق پسر زاده قازق حمزه استاجاومیر میران چقور سعد و امام قولی سلطان قچار میر میران قرا باغ و کنجه اران با موازی ده هزار سوار جرار قزلباش در جادر نام محلی سر راه بر مصطفی پاشا گرفته \* دوچار لشکر ستاره شمار شده \* اتفاقا در آن روز درویش پاشای بیکار بیك دیار بکر باصر قراولی مامور گشته پیشرو عسکر اسلام بود \* و در جادر نام مکان بعد از عصر قریب بغروب آفتاب ملاقات هر دو

گروه در دامن کوه اتفاق افتاد گردان گردان آن گروه انبوه را  
 شی<sup>۱</sup> قلیل دانسته \* از روی تهور و غرور موفور غافل از مکر  
 سنین و شهور بر آن قوم حمله آوردند \* ﴿ نظم ﴾

مبین گرچه شیری عدو را حقیر      بیندیش از و گو بود شیر کیر  
 مناز ز بهی ای زخیل بهان      که باشد به از به بسی در جهان  
 بسر پنجه آهنینت مناز      که آهنکرا اند آهن کداز  
 گروه قزلباش بعضی از مردمان پیشرو تا موازی دوسه  
 هزار را در برابر لشکر روم نمایان ساخته \* دایران رزم دیده  
 و هزیران کار آزموده در کینسگاه کوه آرمیده بودند چون آن زمره  
 بی شکوه بنظر عسکر انبوه در آمد دلیران گردان چون شیر  
 غران بر آن جمع پریشان قزلباشان زور آورده آنجماعت را که  
 چون عقد ثریا فراهم آمده بودند مانند بنات النعش پریشان  
 ساختند که بیکبار قریب شش هزار مرد تازی سوار نیزه گذار از  
 گریوه کوه چون سیل روان واژدهای دمان آتش فشان بیرون  
 آمده بهیئت مجموعی حمله بر لشکر پراکنده گردان آوردند و آواز  
 دار و کیر و ناله کرنا و نفیر بفلک اثیر رسانیدند \* از شبهه باد پایان  
 در آن معرکه ستیز علامت دوز دستخیز ظاهر گشت \* دشت  
 وهامون از خون دایران مانند شفق کاکون شد \* و صبح اقبال

خواص و عوام در آن وادی هولناک بشام رسید \* ﴿ نظم ﴾  
 صدای سم و شبهه باد پای در آورد ماهی و مه را ز جای  
 نمایان شد از هر طرف چوب تیر چو در کهای غیرت بتن جای گیر  
 زخونی که تیرك زد از فرقگاه یلان را بر افراخت پر کلاه  
 تبرزین بخون یلان کشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق  
 القصة میر محمد باتفاق صارو خان بیک حا که جزو و دومان  
 بیک زرقی و میر محمد فنیکی در آن معرکه بقتل رسید و آخر الامر  
 شکست بر اشکر قزلباش افتاده موازی سه چهار هزار کس  
 از طرفین در معرض تلف در آمد \* و در محلی که میر محمد بقتل  
 رسید مقدار دویست هزار التون سرخ سکه سلطانی بغیر از  
 افسه و اجناس امتعه مرصع و آلات در خزینه او موجود بود  
 و اولادش منحصر بسطان محمد نام پسر در سن پنج سالگی  
 و چهار دختر وارثی دیگر نداشت \* و درین عصر کسی از  
 حکام کردستان باین مقدار خزینه مالک نشده بود \*

﴿ سلطان محمد بن امیر محمد ﴾

وی از دختر ملک محمد بن ملک خلیل حا کم حصن کینفا متولد  
 شده در صفر سن از پدر باز ماند \* و عادت کردستان آنست که  
 چون پسر خورد سال از پدر یتیم ماند او را ملقب و مخاطب باسم  
 پدر می کنند و یحتمل که بواسطه علم سلطان که در اول اسم واقع

شده غنایم کرده نام او را محمد گذاشته باشند العلیم عند الله \*  
اما چون مادر او عورت عاقله بود و مبلغ خطیر از پدر و پسر بدو  
میراث مانده بود و ازمان (۱) ملك و آقایان عشیرت بختی را بانعام  
و احسان تسلی و خوشنود کردانیده بارعایا و متوطنان آنجا بطریق  
رفق و مدارا سلوک نمود \* و دختران خود را بمیر ناصر و شرف بیك  
اولاد خان ابدال داده رتق و فتق مهمات جزئی و کلی آن دیار را  
در کف کفایت اولاد خان ابدال گذاشت \* و فی الواقع بنوعی  
در حفظ و حراست و ضبط و صیانت و ولایت جزیره قیام و اقدام  
نمود که مزیدی بر آن متصور نبود \* و یک دفعه پسر خود را برداشته  
باستانه سلطان مراد خان باستنبول برد ارکان و اعیان آنجا را  
بتحیف و هدایا و تنسوقات کران بها خوشدل کردانید \* و از جانب  
پادشاه بخلعت فاخره و تجدید برات ایالت مفتخر و سرفراز  
کردانیده \* رخصت انصراف حاصل نموده بجزیره نمودت کردند  
چون مدت پنج سال از ایام حکومت او منقضی گشته والده  
خیره اش وفات کرد او نیز بعد از چند روز مریض گشت \* در  
تاریخ سنه احدی و تسعین و تسعمایه مرغ روح قدسی آشیانش از  
قفص بدن پرواز کرده بر شاخسار طوبی جا گرفت \* و بروایتی  
وارثان ملك و معاندان سمیات در طعام او كرده او را

(۱) فی نسخته خطیبین . وارثان والظاهر ان هذا هو الصواب



گردانیدند و از اولاد بدر بیک کسی دیگر نمانده منقطع النسل شد

﴿ ناصر بیک بن شاه علی بیک ﴾

در زمان سلطنت سلطان سلیمان غازی در ایام وزارت رستم پاشای وزیر اعظم ندیم مجلس شریف سلطانی و مدبر امور آصف برخیاى ثانی درویش محمود کله چیری بود \* و این درویش محمود در اصل از عشیرت روز کیست . و در طرز اشعار و اسلوب انشا از شاگردان مولانا ادریس است \* و مدتی منصب انشای شرف بیک حاکم بدلیس بدو متعلق بود \* بعد از قتل شرف بیک بدیار روم افتاده معلم دختر سلطان سلیمان خان که منکوحه رستم پاشا بود شد \* و در ثانی الحال منصب وزارت و وکالت شرف بیک بدو قرار گرفت . و آهسته آهسته کار و بار او بجایی رسید که مراجعت اکثر حکام کردستان بدو بود ازینجهت رستم پاشای وزیر برکاهی احوال کردستان واقف شده \* تغییرات و تبدیلات در حکام آنجا واقع شد \* غرض از تمهید این مقدمات آنست که سابقا مذکور شد که رستم پاشای وزیر اعظم ناصر بیک را تحریک فرمود که با برادر خود بدر بیک مخالفت نموده طالب حکومت جزیره گردد \* و او حسب الاشاره روانه آستانه ملک آشیانه سلیمانی گشته . تفویض ایالت جزیره بدو شد \* چون دو سال از دارائی او سرور کرد بدر بیک نیز متوجه درگاه پادشاهی شده

ناحیه طور و هیتیم را از ایالت جزیره تفریق کرده بطریق سنجاق  
 بامیر ناصر تعیین نمود و ایالت جزیره را بخود مقرر کرد . و بعد از  
 اندک فرصتی ناصر بیک در طور و هیتیم وفات نموده \* بدر بیک  
 نواحی مزبور را بدستور سابق الحاق ولایت خود کرد . غرض که  
 باعث تغییرات و تبدیلات و غیر هم که در حکام کردستان واقع شده  
 باعتقاد بعضی از اکابر از اثر استادی درویش محمود کله چپر است  
 ( القصه ) چون ناصر بیک وفات کرد خان ابدال پسر او باز برآده  
 سنجاق طور و هیتیم در زمان سلطان سلیم خان ووزرات محمد پاشای  
 وزیر اعظم روانه درگاه پادشاهی شده بلکه دیو غرور سودای  
 حکومت جزیره در کاخ دماغ او نهاده در تلاشی ایالت ساعی  
 بود . و محمد پاشای وزیر بواسطه دوستی بدر بیک بلکه بجهت نظام  
 و انتظام عالم و محبت خاندان حکام عظام در صدد زجر و اهانت  
 خان ابدال شده \* رأی او بر آن قرار گرفت که خان ابدال را  
 محبوس گردانیده کوشمال بسزا دهد . بنابراین محمد آغای چاوش  
 باشی را با چند نفر از چاوشان درگاه عالی بطلب خان ابدال  
 فرستاد اتفاقا خان ابدال با جمعی از امیر زادهای بختی و چند نفر از  
 ملازمان خود که بجامع ادرنه بگذارند فریضه عصر رفته بود  
 بعد از ادای نماز چاوش باشی با جمعی از چاوشان بدو رسیده . او را  
 بدیوان وزیر اعظم دعوت کردند طایفه اگراد میگویند که چون

درین وقت چاوش باشی پادشاه با چند نفر از چاوشان بطلب خان  
 ابدال آمده اند ظاهر اعلامت خوب نیست یحتمل که قصد او  
 کرده اند که او را بقتل آورند \* بمجرد مظنه شیخ شیخان نام  
 کردی از ملازمان خان ابدال از عقب چاوش باشی در آمده  
 خنجری در میان دو کتف او فرو برد که سر از سینه او بدر آورد  
 چاوشان رفیق او چون اینحال مشاهده کردند پراکنده گشته  
 نزد وزیر اعظم رفتند \* و اوضاعی که از آن کرد بظهور آمده بود  
 بعرض وزیر رسانیدند \* و خان ابدال و رفقای او ازین قضیه  
 سراسیمه گشته تفرقه و پیریشانی برایشان راه یافت و بالتمام در شهر  
 ادرنه پراکنده گشته در گوشها متواری شدند . و بعضی از شهر  
 بیرون آمده روی در صحرا نهادند و مردمان شهر حسب فرمان  
 وزیر و پادشاه بگرفتن خان ابدال و بدست آوردن ملازمان مامور  
 گشته \* دلالان در کوچه و محلات ادرنه منادی کرده . اطراف  
 وجوانب را تفحص نموده فی الفور خان ابدال و اکثر تابعان او را  
 گرفته و در دیوان حاضر گردانیده و همان خطه فرمان قضا جریان  
 پادشاهی بقتل خان ابدال و تابعان او نافذ گشته او را با موازی صد  
 نفر از اعیان بقتل آوردند \* و اموال و اسباب او را ضابطان بیت  
 المال ضبط کرده داخل خزینه عامره نمودند \* و ازو هفت پسر  
 نیکو سیر در صفحه روز کار یادگار ماند (۱) امیر ناصر (۲) و امیر

شرف (۳) و امیر محمد (۴) و شاه علی (۵) و امیر سیف الدین (۶) و امیر عز الدین (۷) و امیر ابدال \* اولاً امیر ناصر از نیابت سلطان محمد حاکم جزیره بسفر روان<sup>(۱)</sup> رفته بود و در هنگام مراجعت از آن سفر دوسر قلعه قارص خبر فوت سلطان محمد بسمع فرهاد پاشای وزیر سردار رسید و رای صوابنمای سردار نصرت شعار بر آن قرار گرفت که حکومت جزیره را یکی از وارثان ملک که همراه عسکر ظفر عنان بودند تفویض نماید \* اعیان بختی اتفاق بحکومت امیر ناصر نموده بتزدد راقم حروف آمدند که فقیر احوال ایشانرا بعرض سردار رسانیده قبول فرمودند که حکومت ایالت جزیره بدو مرحمت نمایند \* اما امیر عزیز ولد کک محمد بوساطت بانی چاوش در خفیه بعرض سردار میرسانند که از سلطان محمد موازی صد هزار سکه سلطانی و اسباب و اموال بقیاس مانده و بغیر از دو همشیره وارث دیگر ندارد. و من از امیر ناصر بامر حکومت اقریم اگر ایالت جزیره بمن تفویض شود موازی صد هزار فلوری سلطانی از مال سلطان محمد و دوازده هزار فلوری از مال خود بخزینة پادشاهی عاید میسازم \* سردار کفایت شعار این سخن را فوزعظیم دانسته روز دیگر که موعد دستبوسی امیر ناصر بود باتفاق امیر عزیز هر دو را در دیوان

(۱) فی النسخین الخطیین ابروان

حاضر گردانیده سردار توجه باعیان بختی کرده گفت که از امیر ناصر و میر عزیز کدام يك بسططان محمد متوفی نزدیکترند. اعیان جزیره گفتند که امیر عزیز بيك واسطه نزدیکتر است \* سردار فرمود که ایالت جزیره بحسب ارث بامیر عزیز میرسد باو ارزانی داشتن اولی و انساب مینمایند. باز اعیان جزیره در جواب فرمودند که اگر چه میر عزیز بسططان محمد نزدیکست و بحسب ارث حکومت بدو میرسد اما بالتام عشایر و قبایل و اعیان ولایت خواهان میر ناصرند \* و او از برای حفظ و حراست و ضبط و صیانت مملکت از حکام سابق نیز بهتر است \* سردار گفت هر چند همچنین است اما من حکومت را بامیر عزیز میدم شخصی از اعیان بختی در جواب مبادرت نموده گفت که حکم سلطان سلیمان غازی هست که هر کس را که عشایر و قبایل قبول داشته باشند در میانه خود حاکم سازند ما حکومت میر عزیز را قبول نداریم \* سردار ازین کلمات آشفته گشته جلاد طلب کرد و در در خیمه دیوانخانه میر ناصر را در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک سنه احدی و تسعین و تسعمایه بقتل آورده و لوله قیامت اثر و علامت فزع اکبر بعالمیان اشکارا نمود و سیلاب اضطراب از دیده شیخ و شباب بر بیکناهی او روان ساخت و بصابر صغار و کبار اولو الابصار را خیره و تیره ساخت \* (نظم)

بگردید عالم از آیین خویش      که آمد عجب مشکل سخت پیش  
 زاندوه آن ماتم جان کس      روان گشت از دیده خون دل  
 بعد از آن تفویض ایالت جزیره بمیر عزیز نموده او را بخلعت  
 پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز کرد و بالای چاوش را  
 همراه او نموده بضبط جزیره فرستاد \* و امیر شرف با سایر اخوان  
 واجبا در ناحیه طنزی منزوی شد \* و مال حال ایشان عنقریب  
 مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد بعون الله الملك الحمید المجید \*  
 ﴿ امیر عزیز بن کک محمد ﴾

چون بامداد و معاونت فرهاد پشای وزیر متصدی امر  
 حکومت جزیره شد \* و یکسال و چهار ماه از حکومت او  
 منقضی گشت عثمان پشای وزیر اعظم حکومت جزیره را بمیر  
 محمد بن خان ابدال مفوض نمود و میر عزیز معزولا در سفر تبریز  
 همراه عساکر نصرت فرجام اسلام بخدمات مرجوعه پادشاهی  
 قیام و اقدام کرده. بعد از آن از جزیره بیرون آمده. در سنجار  
 اوقات میگذرانید \* چون عثمان پشای در تبریز وفات کرد و دفعه  
 دیگر فرهاد پشای سردار کشته متوجه دیار عجم شد \* میر عزیز  
 در ارضروم بخدمت سردار آمده بشرط آنکه سی قریه از قرای  
 کفره تابع جزیره داخل خواص هایون پادشاهی بوده باشد. و هر  
 سال موازی شصت هزار فلوری از حاصل قرای مزبور در داخل

خزینه عاصره نماید ایالت جزیره بدو ارزانی شد \* و امیر محمد از  
 استماع این خبر روانه آستانه سلطان شد \* و چون زمام مهام  
 وزارت بکف کفایت سنان پاشا درآمد حسب الاستدعای میر  
 عزیز میر محمد را که در میانه فتنه و فساد واقع نشود بطرف روم ایلی  
 فرستادند \* و ناحیه طنزی که محل سکونت و مدد معاش امیر  
 شرف و برادران او بود امیر عزیز بطریق سنجاق بحاجی بیك  
 نام پسر خود نامزد کرد . و رفع و دفع اولاد خان ابدال را پیشنهاد  
 همت ساخت \* از روی رفاهیت و فراغت بلا ممانعت و مشارکت  
 غیرى بحکومت و دارایی قیام نمود \* و چون چند روز بدین وتیره  
 گذشت امیر شرف بن خان ابدال باتفاق برادران خود امیر  
 عزالدین و امیر سیف الدین و امیر ابدال که هر یک نهالی بودند در  
 بوستان ایالت رسیده \* و سر وی بودند در گلستان حکومت سر  
 بعیوق کشیده که عشایر و قبایل شیفته لطافت شمایل و فریفته  
 حسن الطاف ایشان بصد دل شده بودند . بعزم منازعت میر  
 عزیز که عداوت در میان جان بسته باواده باز خواست خون  
 میر ناصر برادر ایشان متعرض کاشتگان او شدند . بلکه دست  
 تصرف میر عزیز را از ولایت جزیره کوتاه ساخته بغیر از شهر  
 و قلعه محلی دیگر در تصرف او نماند \* امیر عزیز بالضروره حفظ  
 و حراست شهر و قلعه را در عهده اهتمام حاجی بیك پسر خود

ومیر هاوند برادر زاده خود نموده بعزم انتقام اولاد خان ابدال  
 روانه درگاه کیتی پناه پادشاهی شد \* وامیر شرف با برادران  
 اطراف وجوانب فرا ونواحی جزیره را ضبط نموده \* اکثر  
 طوایف بختی با او اتفاق کرده بر سر قلعه آمده . شروع در محاصره  
 نمودند \* و چون ایام محاصره بچهل روز امتداد یافت و از میر عزیز  
 امداد و معاونت بدیشان نرسیده کار ایشان بسرحد اضطراب  
 رسید . قضا را درین اثنا حاجی بیگ که بجهت امداد و طلب معاونت  
 بنزد ابراهیم پاشای میر میران دیار بکر رفته بود فوت کرده  
 میر هاوند با معدودی چند اهل و عیال میر عزیز را در قلعه گذاشته  
 در نصف اللیل در قلعه را کشاده بیرون رفت . وامیر سیف الدین  
 برادر امیر شرف ازین مقدمه واقف گشته سر راه برو گرفت  
 در میانه ایشان محاربه و مجادله واقع شده \* امیر سیف الدین در آن  
 معرکه در دست امیر هاوند بقتل رسید \* ومیر هاوند جان  
 سلامت از آن ورطه بدر برد . اما امیر شرف و امیر عز الدین بقلمه  
 جزیره در آمده \* اموال و اسباب میر عزیز و سایر احبای او را  
 نهب و غارت کردند \* و اهل و عیال او را بطریق اسیری بدست  
 طایفه اکراد داده جاریهای مطربه مدخوله او را در میانه احبای  
 خود قسمت کرده متصرف شدند . و پسر خورد سال میر عزیز  
 نیز در میانه ضایع گردید \* چون این احوال در آستانه شایع گشته



بسمع همایون اعلی رسید \* حسین پاشای میرمیران موصل را همراه  
 امیر عزیز نموده \* فرمان واجب الاذعان بنام امرا و حکام کردستان  
 نافذ کردید که باتفاق حسین پاشا بر سر جزیره رفته آن ولایت را از  
 دست منازعان بیرون آورند و بتصرف میر عزیز داده . میر شرف  
 و برادران او را که بتغلب در جزیره نشسته اند بدست آورده . اعمال  
 ناصواب ایشانرا در کنار ایشان نهند و بنوعی در تأدیب ایشان  
 اقدام نمایند که سایر متمردان از آن عبرت گیرند \* و حسین پاشا  
 بامتنال امر مبادرت نموده باتفاق محمد بیگ حاکم جزو و اشکر  
 موصل در زمستان سنه تسع و تسعین و تسعمایه متوجه جزیره  
 شده چون امیر شرف و برادران از توجه او خبر دار گشته قلعه  
 و شهر را خالی گذاشته بطرف طنزی رفتند . و از آنجا اهل و عیال  
 خود را برداشته بجانب خیزان و مکس رفتند \* و حسین پاشا  
 میر عزیز را در درون قلعه جزیره گذاشته عودت نمود \* و بعد از  
 معاودت پاشا امیر شرف باتفاق برادران و اکثر اعیان متوجه  
 محاصره قلعه جزیره شد \* و میر عزیز را تاب مقاومت و تحمل  
 صدمت ایشان نبود \* قلعه و شهر را خالی گذاشته با امیر هاوند  
 سالک طریق فرار گشت \* و امیر شرف او را تعاقب نموده . میر  
 هاوند در اثنای تکامش در دست امیر شرف بقتل رسید و میر عزیز را  
 بعد از چند روز در صحاری و بیابان مرده و بیجان یافتند \* (نظم)

چنین است دستور چرخ کهن که چون سر بر آری بر آرد زین  
 درین لاجوردی سرای دو در زدنبال مطرب رسد نوحه کر

﴿ امیر محمد بن خان ابدال ﴾

چون در تاریخ سنهٔ احدی و تسعین و تسعمایه فرهاد پاشای  
 وزیر اعظم میر ناسر برادر میر محمد را بقتال آورد. تفویض ایالت  
 جزیره بمیر عزیز نموده. بالی چاوش را بضبط اموال سلطان محمد  
 فرستاد و امیر محمد عورت و فرزندان برادر مقتول خود را برداشته  
 برسم داد خواهی متوجه درگاه عرش اشتباه پادشاهی شد \* اتفاقاً  
 فرهاد پاشا از سرداری عسکر دیار عجم بواسطهٔ بعضی تقصیرات  
 رفع شده \* سرداری بعثمان پاشا مفوض گشت \* امیر عزیز را  
 از حکومت معزول کرده \* تفویض ایالت جزیره بمیر محمد نمود  
 و چون عثمان پاشا در تبریز فوت شد و دفعهٔ دیگر سرداری دیار  
 عجم بفرهاد پاشا مفوض گردید چنانچه قبل ازین گذشت میر  
 عزیز در ارضروم بخدمت فرهاد پاشا آمده بشرط آنکه سی  
 قریه آرامنه از ولایت جزیره داخل خواص همایون پادشاهی بوده  
 باشد \* و هر سال مبلغ شصت هزار فلوری از محصول قریای  
 مزبوره تسلیم خزانهٔ عامره نماید ایالت بدو ارزانی گشت \* و میر  
 محمد معزول متوجه درگاه خاقان جمجاه شد \* و بنا بر مقدمات چند  
 حسب اشارهٔ فرهاد پاشا میر محمد روانه ولایت بدون شد (؟) که

در آن ولایت جهة او وظيفه تعيين كشته كه مدة الحيوه در آنجا  
 ساكن باشد و امير شرف و ساير برادران او در سفر كرجستان  
 در ركاب ظفر انتساب سردار نصرت شعار بودند \* و بعد از  
 معاودت سردار نصرت قرين ظفر شعار از جهاد و غزای كفار  
 امير شرف مع برادران بناحیه طنزی رفته منزوی شدند \* اما آن  
 ناحیه را نیز مير عزيز بدیشان نگذاشته \* از ديوان پادشاهی  
 بطريق سنجاق باسم پسر خود حاجی بيك برات گذرانيد \* و چون  
 مير عزيز بجزیره آمد درين دفعه همگی همت بقلع و قمع اولاد خان  
 ابدال گماشت اما تدبيرش موافق تقدير نيفتاد \* و همچنانكه از  
 سياق كلام گذاشته بوضوح می پيوندند مير عزيز و پسرش حاجی  
 بيك و برادر زاده اش مير هاوند و ساير اولاد ذكور و اناث ایشان  
 بر طرف كشته منقطع النسل شدند \* و امير شرف بحسب رشد  
 و تمیز متصدی امر حكومت كشته \* برادرانش را بضبط قلاع  
 و نواحی مامور گردانيد \* چون اين خبر در آستانه اقبال آشیانه  
 سلطانی مسموع اعيان و ارکان شد کسی باستعجال بجانب بوسنه  
 فرستاده \* امير محمد را از آنجا بدار السلطنه اسلامبول آوردند  
 و ایالت جزیره را باستدعای ابراهيم پاشای وزير بدو عنایت کرده  
 محمد پاشای بوسنوی مير ميران ديار بكر را با امرای كردستان  
 مامور گردانيدند كه مير محمد را بجزیره آورند \* و آن ولایت را

از برادران او مستخلص نموده بدو سپارند \* محمد پاشا چون باتفاق  
 امرای دیار بکر متوجه جزیره کشت امیر شرف بلا منازعه  
 و مناقشه قلعه و ولایت را تسلیم برادر خود میر محمد نموده . خود  
 متوجه ناحیه طنزی شده در آنجا ساکن گشت \* و بعد از چند  
 روز اعیان بختی در میانه افتاده \* امیر شرف را بجزیره آوردند  
 برادران یکدیگر ملاقی گشته کرک آشتی نموده ناحیه شاخ را  
 و بعضی قرا و مواضع دیگر قریب بنصف ولایت جزیره  
 بوظیفه امیر شرف و سایر برادران و تابعان ایشان مقرر داشت  
 و نفس شهر و بعضی نواحی دیگر را بخود گذاشت . مشروط  
 بآنکه ادای مبلغ يك صد و پنجاه هزار فلوری که پادشاه و وزیر  
 تقبلات شده میر محمد ادا نماید . از جانبین باین قرار راضی گشتند  
 چون چند روز برین وتیره گذشت جمله اعیان بختی میل بطرف  
 امیر شرف کردند \* چون امیر محمد از عشایر و قبایل این اوضاع  
 مشاهده کرد و دانست که از عهده تقبلات که مبلغ خطیر است  
 بیرون نمی آید جزیره را گذاشته بیرون آمد \* چون استحقاق  
 و قابلیت امیر شرف معلوم اشرف و اعیان دولت و ارکان سعادت  
 پادشاه مغفرت پناه سلطان مراد خان شد ایالت جزیره باو ارزانی  
 گشته منشور ایالت و نشان حکومت بنام میر شرف عز اصدار  
 یافته بجزیره فرستادند \* میر محمد از استماع این اخبار فراد نموده

ملتجی محمد بیك حاكم عزو شد . چون منكوحه میر محمد شمشیر د  
محمد بیك بود اهل و عیال خود را در حزو گذاشته . بامداد و معاونت  
او روانه درگاه پادشاهی شده . از مرحمت ینهایت خسروی سنجاق  
حسنکیفا بدو ارزانی شده \* در هنگام فتح و تسخیر قلعه اگری  
و محاربه کفار بخار چون فتح و ظفر در رکاب نصرت او سلطانی  
بود و حالت تحریر حکومت جزیره از دیوان سلطان محمد خان  
غازی خلعت خلافت بدو مقرر گشته . اما از میر شرف  
واهمه پیدا کرده جرات آمدن نمیتواند کرد \*

﴿ امیر شرف بن خان ابدال ﴾

زبده دودمان و آزیده خاندان حاکمان جزیره است در میدان  
سخاوت و مردانگی بچوکان مروت و فرزانی کوی تفوق  
ورجحان از امثال و اقران ر بوده . و در معرکه دلاوری و شجاعت  
و هنگامه بهادری و شهامت بقوت بازوی کامکار و ضرب شمشیر  
صاعقه کردار دستبردهای مردانه نموده \* ﴿ نظم ﴾

بود بروز سخایش ز جود حاتم ننگ بود بگاہ و غایش ز رزم رستم عار  
والحق رعیت و سپاهی از عدل و انعام او برخوردار و آشنا  
ویکانه از حسن خلق او ممنون و منتدار . و دور و نزدیک از جان و دل  
هواخواه و دوست و دشمن از اطوار پسندیده و اخلاق حمیده اش  
دولتخواه \* ﴿ نظم ﴾

ظرز خاق سالی او نوع انسانرا کمال

جود کف کافی او نخل احسانرا ثمر

گردد از حسن نضارت و شك بستان ارم •

گر بشورستان سحاب لطف او ریزد مطر \*

بعد از قضایای که میانه امیر عزیز و امیرهاوند و امیر شرف

و برادران واقع شد چنانچه در احوال امیر عزیز بتفصیل مذکور گشت

زمام مهم امور حکومت جزیره در قبضه اقتدار امیر شرف آمد

در حفظ و حراست و ضبط و صیانت آن ولایت کمال اهتمام بجا

آورد. در خلال این احوال وزیر عصر میر محمد برادر میر شرف را

از بوسنه آورده ایالت جزیره را بدو مفوض گردانید. و چنانچه قبل

ازین گذشت میر محمد بواسطه عدم قابلیت و استحقاق در

حکومت کاری نساخته باز از دیوان سلطانی ایالت جزیره بامیر

شرف عنایت کردند • چون چند روز از ایام حکومت او متبادی

شد برادرش امیر عزالدین راهوای حکومت جزیره در سر افتاده

مرغ آرزو دو کمنکره کاخ دماغ او آشیان نهاد. هر روز اطراف

و جوانب جزیره را نهیب و غارت میکرد. جمع کثیر از اجامره

و اجلاف رفود و او باش بر سر رایت او مجتمع گشته. شرف بیک

ازو خایف و خاسر می بود تا روزی او را بنزد خود طلبیده با چند

نوکر معتد خود مقدمه ساخت که چون امیر عزالدین درون

خانه شود کار او را تمام سازند. و ایشانرا در درون خانه پنهان کرده کسی بطلب میر عز الدین فرستاد \* چون امیر عز الدین قدم در درون خانه نهاد متواریان از کینکاه بیرون آمده کاخ دماغ او را از باد نخوت و غرور خالی گردانیدند \* و دیگر از آن روز حاکم باستقلال کشته . بحکومت جزیره مبادرت مینماید و بحسن عدل و داد آن ولایت را معمور و آبادان گردانیده \* امید که موفق باشد

### شعبه دوم

#### در ذکر امرای گورکیل

سابقاً مذکور شد که اولاد ساجان بن خالد که ولایت جزیره را در میانه خود تقسیم کردند . ناحیه گورکیل بمیر حاجی بدر تعلق گرفت . و امرای گورکیل بالتمام از نسل اویند و گورکیل را در اول جردقیل میخواندند . آخر بکثرت استعمال گورکیل شده . و کوه جودی که کشتی حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام بر آن کوه قرار گرفته در آن ناحیه واقع شده \* و آن ناحیه قریب بصد پاره قریه معمور از اسلامیة و آرامنه دارد که هم قشلاق و هم بیلاق دارد که الوسات و احشامات آنجا اوقات میگذرانند \* القصه میر حاجی بدر در آن ولایت وفات کرده \* از نیاور او حاجی محمد بن شمس الدین نام شخصی قائم مقام او شد \* و چون مدتی بحکومت آن

ولایت قیام و اقدام نمود او نیز فوت کرد میر شمس الدین نام  
پسرش بداری آن ناحیه مبادرت نمود \* چون او نیز فوت کرد  
ازو سه پسر ماند . امیر بدر و امیر حاجی محمد و امیر سید احمد هر سه  
برادر متعاقب یکدیگر حکومت کور گیل کرده اند .

اما میر بدر و میر حاجی محمد را اصلا احوال معلوم

نیست بنابراین راقم حروف شروع بر آن ننمود \*

﴿ امیر سید احمد بن امیر شمس الدین ﴾

بغایت مرد شجاع و دلاور بود همواره در معارك جدال و قتال  
دستبردهای مردانه می نمود در هنگام اطاعت امرای کردستان  
باستانه سلطان سلیم خان مقرب پادشاه گشته بر سبب طبیعت  
سخنناک ظرافت آمیز و حکایات لطافت انگیزی گفته \* و بعد از  
فوت سلطان سلیم خان با سلطان سلیمان غازی نیز همین قاعده  
صرعی میداشت و همیشه اوضاع و اطوار او مقبول طبع پادشاهان  
گشته بعضی اوقات موصل و سنجان را علاوه کور گیل نموده بدو  
ارزانی داشته منشور حکومت داد \* و روایت است که در محلی که  
سلطان سلیمان خان از دارالسلام بغداد عودت کرد میر سید احمد  
خود را در میانه تابوت نهاده او را بر سر راه سلطانی گذاشتند  
پادشاه از احوال آن تابوت سوال کرد گفتند میر سید احمد است  
و میگوید که سنجان موصل بمثابه روح منست \* پادشاه او را



دیگری عنایت فرموده اند . تن من ییروح شده \* و مثل میت  
 در میانه تابوت مانده ام اداء او پادشاه را خوش آمده و باز سنجاق  
 موصل را علاوه کورکیل نموده بدو اوزانی داشت و بدن مرده  
 او را جان تازه و حیات بی اندازه مرحمت نموده \* میرسید احمد عمر  
 طبیعی یافته مدّة احیاء نزد پادشاهان معزز و محترم بوده \* و قلعه  
 کورکیل از قلاع مستحکم بلاد کردستان است چنانچه روایت  
 میکنند در فرصتی که سلیمان یک بیجن اوغلی قلعه عمادیه را محاصره  
 کرد فصل زمستان رسید فتح میسر نشد بجهت قشلاق بناحیه  
 بشیری عودت کرد \* در آن وقت عز الدین شیر حاکم حکاری  
 در قلعه بای از اعمال ولایت خود متحصن شده بود و سایر قلاع  
 و ولایت او بتصرف کاشتکان آق قوینلو در آمده بود . سلیمان  
 یک پیغام فرستاد که هرگاه قلعه کورکیل و قلعه عمادیه و قلعه بای  
 و قلعه سوی من اعمال بتایس در دست ماست اصلا از شما بیم  
 و هراس نداریم و خیمهای شما در نظر اکراد حکم سرکین کاومیش  
 دارد \* القصه چون میرسید احمد مدتی باستقلال حکومت  
 کورکیل مع الحاق موصل نمود وفات یافت . بعد  
 از آن برادر زاده اش والی آن ولایت شد \*

﴿ امیر شمس الدین بن امیر بدر ﴾

بعد از فوت عمش میرسید احمد مقصدی امر حکومت